پیشخوان

نظر و گذری بر خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی محمدحسین کاشف‌الغطاء

سفری تاریخی و شورانگیز به «بندبند سرگذشتم»

■ **سمانه صادقی**

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که بر عنوان خویش نیز آورده است، خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله العظمی علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء را در خویش دارد. این یادمان‌ها از سوی استاد علی شمس به فارسی ترجمه شده و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی آن را به زیور طبع آراسته است. تارنمای ناشر در اشارت به مضمون و محتوای این کتاب نکات پی آمده را از نظر دور نداشته است:

«خاطرات مرحوم علامه آیت‌الله محمدحسین کاشف‌الغطاء تحت عنوان «بند بند سرگذشتم»، با ترجمه و بازپژوهی استاد علی شمس از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در اختیار همه علاقه‌مندان به تحقیق درباره تاریخ معاصر ایران قرار گرفت. ترجمه فارسی کتاب علامه کاشف‌الغطاء همزمان با برگزاری بیست و هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران، برای نخستین بار مخاطبان خود را با نقش و جایگاه آن بزرگ در وحدت جهان اسلام آشنا ساخت. استاد علی شمس درباره دلایل ترجمه این اثر به زبان فارسی می‌نویسد: دفتر خاطرات علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء را بدین منظور ترجمه کردیم که شمه‌ای از حال‌وهوای پیشین را در آن بجوییم. می‌خواستیم گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران عراق و اطراف‌شان را در مقطع میان مشروطه و کودتای ۲۸مرداد این بار از نگاه یک مجتهد مصلح آگاه از سیاست و غمخوار امت بنگریم که در خیلی از رویدادها، شاهد عینی یا دخیل و بلکه میداندار بوده است. مرحوم

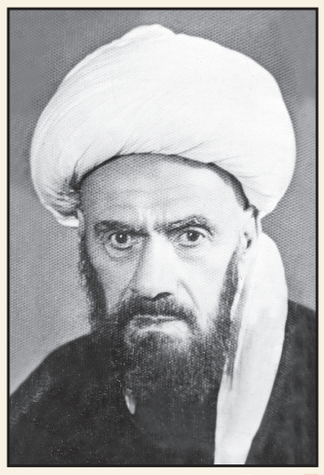

زنده‌یاد آیت‌الله العظمی
علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء

آیت‌الله علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء نویسنده این خاطرات و برادر فقیه وی آیت‌الله حاج‌شیخ‌احمد (مرجع تقلید صاحب نام)، هر دو اهل نجف، شاگرد، حامی و دستیار خاص آیت‌الله العظمی سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی و همچنین وصی شرعی و قانونی و لاجَرم محرم اسرار آن زعیم عظیم بوده‌اند. متن عربی و دستنویس این دفتر، پنجاه‌وچند سال پس از رحلت نویسنده‌اش، یعنی سال ۱۳۹۱ در نجف به تحقیق و چاپ مزین شد. قصه روزگارش، اگرچه پرغصه و سرگذشتش اگرچه پرمصیبت و حزن است، اما لابه‌لای خاطرات تلخش حال‌وهوای دلچسبی دیده می‌شود. در این دفتر می‌خوانیم که طلبه‌عرب نجفی، ناگهان در شهر خود نجف که کانون دانش و میعادگاه دانشوران است به فراست می‌فهمد باید فارسی بیاموزد تا بتواند عالم و مجتهد شود، چراکه بیشتر طلبه‌های فاضل، اساتید، علما، فقها و حکمای بزرگ نجف، ایرانی بوده‌اند و تقریباً تمام درس‌ها را به فارسی می‌گفته‌اند و در مباحثه‌های جاندار و نکته‌آموزشان، فارسی حرف می‌زده‌اند و کوتاه سخن آنکه زبان علم آن روزگار فارسی بوده است. همچنین می‌خوانیم که ۸۵ سال پیش، چند صد نفر از علمای برجسته دنیای اسلام، شب میلاد پیامبر اعظم(ص) در مراسم افتتاح کنفرانس قدس با ۳۰ هزار نفر از اهالی بیت‌المقدس، نمازشان را به همان طلبه نجفی اقتدا کردند که حالا دیگر یک مجتهد علامه بود و بعد پای منبرش نشستند که او سخن از یکدلی و اتحاد مسلمین بگوید و از فردا تمام اعضای کنفرانس، نمازهای پنج‌وقت‌شان را به همین آقا اقتدا کردند و یکی، دو روز بعد نیز علمای گردآمده در همایش از علامه کاشف‌الغطاء خواهش کردند که نماز جمعه آن هفته قدس را نیز اقامه کند...»

علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء در حال قرائت قرآن در واپسین سالیان حیات

فلسطین در اندیشه سیاسی زنده‌یاد علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء

ملل عرب پراکنده شدند یهود فلسطین را وطن خود کرد

■ **دکتر زهرا رضایی**

بحران فلسطین و شکل‌گیری دولت اسرائیل در میانه قرن بیستم، یکی از نقاط عطف ژئوپلتیک مدرن در خاورمیانه به شمار می‌رود. این رویداد نه تنها نقشه سیاسی منطقه را دگرگون ساخت، بلکه تکانه‌ای شدید بر پیکره تفکر سیاسی و دینی جهان اسلام وارد آورد. در این میان، تحلیل واکنش‌ها و بازخوانی آرای نخبگان مذهبی و سیاسی آن دوران، ابزاری کلیدی برای درک ریشه‌های تاریخی این بحران است. زنده‌یاد علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء (۱۲۹۴-۱۳۷۳ق / ۱۸۷۷-۱۹۵۴م)، مرجع تقلید شیعه در نجف، از جمله متفکرانی بود که مواجهه‌ای فعال و ساختاریافته با این مسئله داشت. از منظر تحلیل تاریخ اندیشه، رویکرد کاشف‌الغطاء به مسئله فلسطین فراتر از یک موضع‌گیری عاطفی یا فقهی صرف در قبال غصب سرزمین‌های اسلامی بود. او فلسطین را به عنوان یک دماسنج سیاسی یا سنجه‌ای ژئوپلتیک برای ارزیابی میزان پویایی، استقلال و همبستگی جهان اسلام در نظر می‌گرفت. در این نوشتار با اتخاذ رویکردی تاریخی ـ تحلیلی، ابعاد مختلف اندیشه سیاسی کاشف‌الغطاء در قبال مسئله فلسطین، سیاست‌های استعماری، مرزبندی‌های پس از جنگ جهانی اول، وابستگی دولت‌های عربی و ناکارآمدی نهادهای بین‌المللی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. هدف از این مقاله، بررسی چند و چون بازنمایی بحران فلسطین به عنوان نماد بیرونی زوال و تشتت درونی جهان اسلام در منظومه فکری این فقیه سنت‌گرا و در عین حال نوگراست؛ امید آنکه مفید و مقبول آید.

■■■

■ **بستر تاریخی و ژئوپلتیک جهان اسلام در نیمه نخست سده بیستم**

برای درک دقیق از موضع‌گیری‌های علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، بررسی بستر تاریخی دوران زیست او ضروری است. نیمه نخست قرن بیستم با فروپاشی امپراتوری عثمانی، تقسیم متصرفات آن میان قدرت‌های پیروز جنگ جهانی اول (بریتانیا و فرانسه) بر اساس موافقتنامه سایکس ـ پیکو (۱۹۱۶) و صدور اعلامیه بالفور (۱۹۱۷) همزمان بود. این تحولات، جغرافیای سیاسی خاورمیانه را از حالت یکپارچگی نسبی تحت حاکمیت خلافت اسلامی به تحت‌الحمایگی‌های متعدد و سپس دولت - ملت‌های نوپای تحت نفوذ استعمار تبدیل کرد.

نجف در این دوران، کانون پرتحرک سیاسی و فکری بود. کاشف‌الغطاء در فضایی رشد یافت که علمای شیعه نقشی فعال در جنبش مشروطیت ایران و ثوره‌العشرین (انقلاب ۱۹۲۰) عراق علیه سلطه بریتانیا ایفا می‌کردند. این پیش‌زمینه تاریخی سبب شد او از آغاز فعالیت‌های علمی خود، پیوندی وثیق میان الهیات اسلامی و تحولات ژئوپلتیک برقرار سازد. حضور او در کنفرانس اسلامی قدس در سال ۱۹۳۱ به دعوت حاج‌امین الحسینی، مفتی اعظم فلسطین، نقطه عطفی در دیپلماسی دینی او بود، جایی که وی به عنوان امام جماعت نماز وحدت‌آفرین در مسجدالاقصی برگزیده شد و خطابه تاریخی خود را ایراد کرد. این رویداد، جایگاه شیخ را از یک مجتهد محلی به یک مصلح فراملی در گستره جهان اسلام ارتقا داد.

■ **فلسطین به‌مثابه سنجه وضعیت جهان اسلام**

یکی از رویکردهای محوری در تحلیل‌های سیاسی کاشف‌الغطاء این است که مسئله فلسطین را نباید مسئله‌ای مجزا، محلی یا صرفاً مربوط به مرزهای جغرافیایی شامات دانست. او این بحران را معلول و نشانه یک بیماری عمیق و ساختاری در درون جامعه اسلامی (امت) قلمداد می‌کرد. در تحلیل وی، از دست رفتن اراضی فلسطینی، معلول مستقیم ضعف‌های نهادینه شده در ساختار معرفتی، فرهنگی و سیاسی مسلمانان بود. کاشف‌الغطاء اعتقاد داشت جهان اسلام، هویت تاریخی خود را بر پایه مفهوم «امت» تعریف می‌کند؛ امتی که باید از عاملیت سیاسی و استقلال راهبردی برخوردار باشد. زمانی که این عاملیت دچار سستی شود، نشانه‌های زوال در مرزهای جغرافیایی آن آشکار می‌شود. او در آثار خود استدلال می‌کند که اشغال فلسطین، آیینه‌ای است که میزان ضعف، تفرقه و از دست رفتن اقتدار تاریخی مسلمانان را بازمی‌تاباند. وی دولت‌های اسلامی در آن مقطع را به «لاشه شکاری» تشبیه می‌کند که به دلیل نداشتن اراده مستقل و توان دفاعی، زمینه را برای طمع‌ورزی و تاخت‌وتاز قدرت‌های بیرونی فراهم ساخته‌اند (فارسی، ۱۳۱۲، ۲۶). این صورت‌بندی نشان می‌دهد از نظر او، حل مسئله فلسطین از مسیر بازسازی درونی قدرت و اراده سیاسی امت اسلامی می‌گذرد.

■ **استعمار و استراتژی انحراف افکار عمومی**

بخش عمده‌ای از تحلیل‌های سیاسی کاشف‌الغطاء به کالبدشکافی راهبردهای دولت‌های استعماری، به‌ویژه بریتانیا و ایالات متحده اختصاص دارد. او معتقد بود که استعمار غرب برای تثبیت موقعیت خود در خاورمیانه و هموار کردن مسیر پروژه صهیونیسم از ابزارهای چندگانه روانی، سیاسی و نظامی بهره می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین روش‌هایی که شیخ آن را شناسایی و نقد می‌کند، سیاست «مهندسی تفرقه» و «ایجاد دشمنان فرعی» برای انحراف افکار عمومی مسلمانان از مسئله اصلی است. در دوران جنگ سرد، بریتانیا و امریکا تلاش می‌کردند تا خطر کمونیسم و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان بزرگ‌ترین تهدید پیش‌روی دولت‌های خاورمیانه برجسته سازند. کاشف‌الغطاء در تحلیل‌های خود نسبت به این بازی روانی هشدار می‌داد. او استدلال می‌کرد که تمرکز بیش از حد بر خطر کمونیسم، توطئه‌ای استعماری برای جابه‌جایی اولویت‌ها و فراموشی اشغال فلسطین است (کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۱۶). او در نامه‌ها و بیانیه‌های خود، مکرراً اشاره می‌کرد که چگونه قدرت‌های غربی از یک سو شعار مبارزه با الحاد و دفاع از آزادی سر می‌دهند، اما از سوی دیگر، تمام توان مالی، دیپلماتیک و نظامی خود را برای تثبیت یک نهاد اشغالگر در قلب جهان اسلام به کار می‌بندند (کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۱۸). از نظر وی، این تناقض رفتاری نشان‌دهنده فریب راهبردی غرب برای تضعیف پویایی تمدنی جهان اسلام بود.

■ **مرزبندی‌های نوین و فرسایش همبستگی اسلامی**

در اندیشه کاشف‌الغطاء، یکی از ریشه‌های اصلی ناتوانی جهان اسلام در مواجهه با مسئله فلسطین، به تحولات پس از جنگ جهانی اول بازمی‌گردد؛ زمانی که با فروپاشی نظم پیشین و تثبیت مرزهای تازه، نقشه سیاسی منطقه دگرگون شد. او این دگرگونی را صرفاً یک جابه‌جایی جغرافیایی نمی‌دانست، بلکه آن را تغییری در موازنه قدرت و درهم‌ریختن پیوندهای پیشین میان جوامع مسلمان تلقی می‌کرد. از همین منظر است که با حسرت می‌نویسد: «ملل عرب که همچون یک ملت واحد بودند، بعد از جنگ اول جهانی همگی چون گوسفندانی در برابر مستعمره‌طلبان پراکنده شدند و یهود، فلسطین را وطن خود ساخت» (آل کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۲۱). در این چارچوب، مرزسازی استعماری در نگاه وی تنها به معنای تقسیم سرزمین نبود، بلکه به شکل‌گیری واحدهای سیاسی جداگانه‌ای انجامید که هر یک بیش از آنکه خود را جزئی از یک افق مشترک اسلامی بدانند، در گیر ملاحظات محدود دولتی و منطقه‌ای شدند. به تعبیر دیگر، آنچه پیش‌تر می‌توانست در قالب نوعی همبستگی فراملی عمل کند، به‌تدریج زیر فشار رقابت‌های سیاسی، ملاحظات حکومتی و مرزهای تازه تضعیف شد. در نتیجه، فلسطین نیز از یک مسئله مشترک جهان اسلام، به موضوعی گرفتار در محاسبات پراکنده دولت‌ها تبدیل شد. کاشف‌الغطاء این دگرگونی را صرفاً در سطح ساختار سیاسی نمی‌بیند، بلکه معتقد است پیامد آن در سطح اخلاق سیاسی و اراده جمعی نیز آشکار شده است. به نظر او فاصله میان شعار وحدت و واقعیت عمل، یکی از نشانه‌های همین افول است؛ وضعیتی که در آن همبستگی اسلامی در سطح کلام باقی می‌ماند، اما در میدان سیاست و دفاع جمعی به کنش مؤثر نمی‌انجامد. از این رو، انتقاد وی فقط متوجه قدرت‌های خارجی نیست، بلکه متوجه درون جهان اسلام نیز است؛ جهانی که از منظر نامبرده، در لحظه‌های تعیین‌کننده نتوانسته است از ظرفیت مشترک خود دفاع کند. این انتقاد در واکنش شیخ به وقایعی چون «دیریاسین» و «قبیه»، صریح‌تر می‌شود. او با اشاره به بی‌عملی همسایگان فلسطین می‌نویسد: «یهودی‌ها با بمب، خانه‌ها را خراب کردند و مردان و زنان و کودکان را کشتند، اما اردنی‌ها که با این قریه چند متر هم فاصله نداشتند، هیچ واکنشی نشان ندادند» (کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۴۲-۴۳). در اینجا نیز مسئله برای وی تنها خشونت صهیونیستی نیست، بلکه ناتوانی محیط پیرامونی در پاسخگویی و حمایت عملی است. همین نکته، به‌خوبی نشان می‌دهد در خوانش شیخ، بحران فلسطین صرفاً محصول فشار بیرونی نیست، بلکه با ضعف انسجام درونی جهان اسلام نیز پیوند دارد.

در عین حال، برای فهم دقیق اینگونه عبارات، باید به زبان سیاسی آن دوره نیز توجه داشت. بر پایه گزارشی در روزنامه الاتحاد، کاشف‌الغطاء میان «حقوق دینی یهودیان» و «ادعای سیاسی ـ تاریخی صهیونیسم» تفکیک می‌کرد؛ به این معنا که حضور دینی یهودیان را می‌پذیرفت، اما برای آنان حقی قومی یا تاریخی در فلسطین قائل نبود (الصحافه النجفیه... و فلسطین، ۲۰۱۱). این نکته از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد نقد او متوجه یک پروژه سیاسی و استعماری است، نه متوجه اصل دیانت یهود. بر این اساس و در تحلیل وی، مرزهای تازه فقط سرزمین‌ها را از هم جدا نکردند، بلکه افق عمل مشترک را نیز محدود ساختند. از نظر شیخ، نتیجه این فرایند آن بود که جهان اسلام در عین برخورداری از پیوندهای اعتقادی و تاریخی در عمل به مجموعه‌ای از واحدهای منفصل تبدیل شد؛ واحدهایی که هر یک مسئله فلسطین را از زاویه منافع و محدودیت‌های خود می‌دیدند. از همین روی، مرزسازی استعماری در اندیشه او نه یک رخداد صرفاً تاریخی، بلکه نقطه آغاز نوعی واگرایی سیاسی است که پیامدهای آن در مسئله فلسطین به‌روشنی دیده می‌شود.

■ **وابستگی رژیم‌های عربی و زوال حاکمیت مستقل**

یکی از ارکان نقد سیاسی کاشف‌الغطاء تحلیل رفتار حکومت‌ها و پادشاهی‌های نوپای عربی در نیمه اول قرن بیستم بود. او معتقد بود که استقلال بسیاری از این کشورها صوری و ساختگی است زیرا نخبگان حاکم بر آنها مشروعیت و بقای خود را نه در جلب رضایت ملت‌هایشان، بلکه در وابستگی به قدرت‌های غربی می‌بینند. او این وضعیت را نوعی «مسابقه آستان‌بوسی» در برابر پایتخت‌های استعماری توصیف می‌کرد (آل کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۳۰). وی در تحلیل خویش، به سه سطح از وابستگی اشاره می‌کند که استقلال تصمیم‌گیری کشورهای عربی را مخدوش ساخته بود:

الف. وابستگی سیاسی و دیپلماتیک

کاشف‌الغطاء معتقد بود تصمیم‌گیری‌های کلان در پایتخت‌های عربی، مستقیماً تحت هدایت سفرای بریتانیا و امریکا اتخاذ می‌شود. این امر مانع از آن می‌شد که این دولت‌ها، مواضعی قاطع و هماهنگ در قبال دفاع از فلسطین اتخاذ کنند.

ب. وابستگی نظامی

شیخ به‌شدت نسبت به سیاست‌های خرید تسلیحات از سوی کشورهای عربی انتقاد داشت. او استدلال می‌کرد که ارتش‌های عربی مجهز به سلاح‌های مشروط و غالباً معیوبی هستند که غربی‌ها به آنها می‌فروشند؛ سلاح‌هایی که نه برای آزادسازی فلسطین، بلکه برای حفظ امنیت داخلی رژیم‌ها و کنترل اعتراضات مردمی طراحی شده‌اند (آل کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۲۸).

ج. وابستگی اقتصادی

او پروژه‌های کمک مالی و توسعه اقتصادی غربی را ابزاری برای به بند کشیدن منابع طبیعی خاورمیانه و ایجاد بدهی‌های سنگین می‌دانست که در نهایت به باج‌خواهی سیاسی در پرونده فلسطین منجر می‌شد (آل کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۱۹). از نظر وی تا زمانی که ساختارهای حکومتی در جهان عرب از این وابستگی‌های سه‌گانه رها نشوند، صحبت از جنگ با صهیونیسم یا حل بحران فلسطین، چیزی جز یک نمایش تبلیغاتی برای فریب افکار عمومی نخواهد بود.

■ **دیپلماسی التماسی و ناکارآمدی نهادهای بین‌المللی**

در دوره پس از جنگ جهانی دوم با تأسیس سازمان ملل متحد و صدور قطعنامه تقسیم فلسطین (قطعنامه ۱۸۱)، بخش عمده‌ای از نخبگان سیاسی عرب به مسیرهای دیپلماتیک و لابی‌گری در نهادهای بین‌المللی متوسل شدند. کاشف‌الغطاء با نگاهی واقع‌گرایانه و انتقادی، این استراتژی را به شدت به چالش کشید. او بر این باور بود نهادهای بین‌المللی نوظهور، ابزارهایی حقوقی برای مشروعیت‌بخشی به نظم نوین جهانی هستند که از سوی قدرت‌های فاتح جنگ طراحی شده است. وی با به کار بردن تمثیلی معروف، مراجعه دولت‌های عربی به سازمان ملل برای احقاق حقوق ملت فلسطین را به «شکایت بردن بره به نزد گرگ» تشبیه می‌کرد (کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۴۴).

تحلیل کاشف‌الغطاء نشان می‌دهد وی حقوق بین‌الملل آن دوران را نه یک داور بی‌طرف، بلکه بازتاب‌دهنده موازنه قوا در عرصه بین‌المللی می‌دانست. از دیدگاه او، دیپلماسی بدون پشتوانه قدرت مادی و وحدت درونی، فاقد کارایی است و تنها به خرید زمان برای اشغالگران جهت تثبیت موقعیت خود روی زمین منجر می‌شود. شیخ معتقد بود حق گرفتنی است و تکیه بر بیانیه‌ها و قطعنامه‌های بی‌ضمانت، نوعی خودفریبی است که به انفعال بیشتر جامعه اسلامی دامن می‌زند.

■ **راهبرد وحدت اسلامی، اصلاح معرفتی و جبهه واحد سیاسی**

در منظومه فکری کاشف‌الغطاء راه برون‌رفت از بحران فلسطین و پایان دادن به انفعال جهان اسلام، در یک پروژه دو وجهی تحت عنوان «وحدت اسلامی» خلاصه می‌شد. این پروژه دارای یک بعد معرفتی - فرهنگی و یک بعد عملیاتی - سیاسی بود که شرح آن به ترتیب پی آمده است:

الف. بعد معرفتی و مذهبی

کاشف‌الغطاء بر این باور بود که ریشه بسیاری از تفرقه‌ها در جهان اسلام، جهل متقابل شیعه و سنی از عقاید یکدیگر و تبلیغات سویی است که از سوی تندروها و با حمایت غیرمستقیم استعمار بدان دامن زده می‌شود. او گام نخست را اصلاح معرفتی، گفت‌وگوی مستقیم میان علمای مذاهب و زدودن پیرایه‌ها و سوءتفاهم‌های مذهبی می‌دانست (آل کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۳۸). حضور او در قدس و تعاملات نزدیکش با علمای الازهر و زیتونه در همین راستا ارزیابی می‌شود.

ب. بعد سیاسی و عملیاتی

او معتقد بود پس از دستیابی به تفاهم مذهبی، باید یک «جبهه واحد سیاسی» تشکیل شود. این جبهه باید فراتر از تفاوت‌های کلامی و فقهی، روی تهدیدهای مشترک ژئوپلتیک متمرکز شود. کاشف‌الغطاء هشدار می‌داد تداوم اختلافات مذهبی و قومی، مانند آن است که مسلمانان به دست خود اراضی اسلامی را برای بلعیده شدن از سوی امپریالیسم آماده سازند (آل کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۷، ۳۹). او راهبرد دفاع مشترک و بسیج عمومی منابع مادی و معنوی جهان اسلام را تنها پاسخ متناسب به بحران فلسطین می‌دانست.

■ **کاربست امروز اندیشه کاشف‌الغطاء در مسئله‌فلسطین**

بازخوانی اندیشه‌های علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء درباره فلسطین، تنها واکاوی یک موضع تاریخی نیست، بلکه تبیین الگویی تحلیلی برای فهم مسائل خاورمیانه معاصر است؛ الگویی که فلسطین را نه یک پرونده صرفاً سرزمینی که شاخصی برای انسجام درونی و آرایش قدرت در جهان اسلام می‌بیند. در شرایط کنونی، مسئله فلسطین همچنان سنجه‌ای برای مواجهه با مفاهیمی چون استقلال سیاسی و همگرایی منطقه‌ای است. تحلیل کاشف‌الغطاء مبنی بر نسبت مستقیم «ضعف درونی» با «فشار بیرونی»، امروز نیز تبیین‌گر فرایند تثبیت بحران‌هاست؛ به این معنا که پراکندگی در تصمیم‌گیری و تعارض اولویت‌های جهان اسلام، همواره راه را برای مداخلات خارجی هموار می‌سازد. تأکید او بر وحدت، نه امری عاطفی که رویکردی راهبردی و ناظر به هماهنگی در تشخیص مصالح کلان بود؛ هشداری که در عصر رقابت‌های پیچیده و ائتلاف‌های سیال، بیش از پیش ضرورت می‌یابد. همچنین نگاه انتقادی وی به کارآمدی دیپلماسی بی‌پشتوانه، پیش‌درآمدی بر نوعی واقع‌گرایی سیاسی در فهم نسبت میان «حق» و «قدرت» است که با وجود دگرگونی بازیگران، همچنان در فضای منطقه مصداق دارد. در همین راستا، بازخوانی اندیشه کاشف‌الغطاء زمانی ثمربخش است که آن را نه به‌مثابه نسخه‌ای تجویزی، بلکه به‌عنوان چارچوبی تحلیلی در نظر بگیریم. این رویکرد، فلسطین را از یک بحران منطقه‌ای به پرسشی بنیادین درباره وضعیت جهان اسلام بدل می‌کند: اینکه آیا در بزنگاه‌های تاریخی، امکان درک مشترک از منافع راهبردی وجود دارد؟ همین نگاه، آرای او را در بحث‌های امروز درباره نسبت میان «هویت و قدرت»، همچنان زنده و پویا نگه داشته است.

نهایتاً این بازخوانی نه تلاشی برای نوستالژی تاریخی که اقدامی برای بازیابی عاملیت سیاسی است. در فضای کنونی که مسئله فلسطین با دیپلماسی بحران‌زده گره خورده است، درس کاشف‌الغطاء عبور از انفعال و رسیدن به خودباوری راهبردی در نظام بین‌الملل است. او به ما می‌آموزد که سیاست‌ورزی تمدنی نیازمند زیرساخت‌های معرفتی است؛ جایی که قدرت نرم و دیپلماسی هوشمند، در پیوندی ارگانیک از حقوق مشروع تاریخی دفاع می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها، منابع و ارجاعات در سرویس تاریخ موجود است.

> **کاشف‌الغطاء بر این باور بود که ریشه بسیاری از تفرقه‌ها در جهان اسلام، جهل متقابل شیعه و سنی از عقاید یکدیگر و تبلیغات سویی است که از سوی تندروها و با حمایت غیرمستقیم استعمار بدان دامن زده می‌شود. او گام نخست را اصلاح معرفتی، گفت‌وگوی مستقیم میان علمای مذاهب و زدودن پیرایه‌ها و سوءتفاهم‌های مذهبی می‌دانست حضور او در قدس و تعاملات نزدیکش با علمای الازهر و زیتونه در همین راستا ارزیابی می‌شود**

> **در اندیشه کاشف‌الغطاء، یکی از ریشه‌های اصلی ناتوانی جهان اسلام در مواجهه با مسئله فلسطین، به تحولات پس از جنگ جهانی اول بازمی‌گردد؛ زمانی که با فروپاشی نظم پیشین و تثبیت مرزهای تازه، نقشه سیاسی منطقه دگرگون شد. وی با حسرت می‌نویسد: «ملل عرب که همچون یک ملت واحد بودند، بعد از جنگ اول جهانی همگی چون گوسفندانی در برابر مستعمره‌طلبان پراکنده شدند و یهود، فلسطین را وطن خود ساخت»**

بیت‌المقدس، نشسته از راست: حاج امین الحسینی
علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء و سید ضیاءالدین طباطبایی